

جایگاه پیشگیری نخستین از جرم در انگلستان*

نویسنده: کن پیز**

مترجم: مهدی صبوری پور***

چکیده: همه تدابیر جامعه برای حفاظت از خود در برابر جرم، محدود به پاسخ‌های واکنشی نیست. چرا که جامعه منتظر نمی‌ماند تا جرمی ارتکاب یابد و آن‌گاه مداخله کند. اگر از «سیاست کیفری» که صرفاً به چاره‌اندیشی پیرامون اعمال مجازات می‌پردازد اندکی فراتر رویم و موضوع را از زاویه دید گسترده‌تر «سیاست جنایی» در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که بخشی از تدابیر جامعه برای کنترل جرم جنبه کنشی دارند. پیشگیری اولیه آن‌گونه که در این مقاله مورد تحلیل قرار گرفته، در زمره تدابیر اخیر است. در این نوشتار نویسنده با ارائه کارنامه‌ای از عملکرد این قسم از پیشگیری در انگلستان و ولز، انتقادات وارد بر پیشگیری اولیه را برشمرده و نهایتاً جایگاه فعلی این قسم از پیشگیری را در محدوده جغرافیایی مذکور شرح داده است.

کلید واژه‌ها: جرم، پیشگیری، پیشگیری اولیه، خطر بزهکاری، تکرار بزه‌دیدگی، جابه‌جایی جرم.

* The Oxford handbook of criminology, second edition, 1997, edited by: Mike maguire, Rod morgan, Robert Renier-Clarendon press, Oxford. pp 963-995.

** Pease (Ken).

*** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی.

یک رفتار وقتی تبدیل به جرم می‌شود که دولت، ضمانت اجراهایی علیه آن وضع کند. آن‌گاه حکومت وظیفه دارد مرتکبان آن را شناسایی کرده و با آنها برخورد کند. حقوق کیفری اوضاع و احوالی را که در آن، رفتار جرم محسوب می‌شود و مجازات‌هایی را که نسبت به مرتکبان آن اعمال می‌گردد، مشخص می‌کند. به طور کلی، جرائم، اعمالی هستند که چنان خللی در نظم اجتماعی به وجود می‌آورند که مداخله دولت برای مقابله با آنها لازم است. قتل عمد در تمامی کشورها جرم است، اما ابراز مخالفت سیاسی چنین نیست چرا که قلمرو حقوق کیفری در تطابق کامل با دل‌مشغولی‌های عمومی تغییر می‌کند؛ مثلاً محدودیت نگهداری برخی از انواع سگ و اسلحه‌هایی با کالیبرهای خاص در سال‌های اخیر، نمونه‌های گسترش دامنه حقوق کیفری در بریتانیا هستند (و کمی پیش‌تر) جرم‌زدایی از رابطه جنسی بین مردان بزرگسال راضی به این کار و در خلوت، نمایانگر عقب‌نشینی حقوق کیفری در رابطه با رفتاری است که دولت انگلستان دیگر مداخله خود را در مورد آن لازم نمی‌داند.^(۱) همواره باید به یاد داشته باشیم که در زمینه جرائم با مجموعه‌ای از افعال و ترک افعال مواجهیم که وحدت آنها فقط از جهت ممنوعیت قانونی است. در نظر داشتن این امر، در مورد پیشگیری از جرم به سه دلیل اهمیت دارد:

۱. از آنجا که جرائم از رفتارهای متنوعی تشکیل می‌شوند، نباید در زمینه تکنیک‌های پیشگیری به دنبال جامعیت روش‌ها باشیم.

۲. اینکه یک عمل جرم است به این معنا نیست که بهترین شیوه کنترل آن از طریق پلیس و دادگاه است از این‌رو برای تعیین اینکه دگرگونی در کجا می‌تواند بهترین اثر را داشته باشد خود رفتار باید درک شود.

۱. این مسئله تمایز آشکاری را میان حقوق کشورهای سکولار با حقوق کشورهای اسلامی با به هر جهت دینی را نشان می‌دهد که از تفاوت بنیان‌های نظری حقوق آنها سرچشمه می‌گیرد که عمده‌ترین محور آن را می‌توان در مفهوم اخلاق و دین و لزوم حمایت کیفری از هنجارهای اخلاقی و دینی و دامنه آن جست‌وجو کرد. (مجله حقوقی دادگستری)

۳. جامعه‌ای که در آن بیشتر از جرم پیشگیری می‌شود لزوماً جامعه مطلوب‌تری نیست چرا که تکالیف و محدودیت‌هایی که به منظور پیشگیری از جرم بر افراد تحمیل می‌شود باید هم‌تراز با زیانی باشد که در صورت عدم پیشگیری از جرم حاصل می‌شود. پیشگیری از جرم متضمن مختل کردن سازوکارهایی است که منجر به وقایع مجرمانه می‌شوند؛ سؤال اصلی این است که چگونه آنها را مختل کنیم. سه دیدگاه اصلی در زمینه علت‌یابی جرم وجود دارد. این دیدگاه‌ها به ترتیب بر ساختار (Structure)، روان (Psyche) و اوضاع و احوال (Circumstances) تمرکز می‌کنند.

دیدگاه‌های ساختاری پیشگیری از جرم را تنها از طریق تغییرات اقتصادی و اجتماعی ممکن می‌دانند. این دیدگاه‌ها در میان جرم‌شناسان با زمینه‌های جامعه‌شناسی شایع‌تر هستند و در بین کسانی که در زمینه عدالت کیفری کار عملی می‌کنند نیز یافت می‌شوند. دیدگاه‌هایی که جرم را محصول روان انسان می‌دانند شایع‌ترند و بیشترین امکان پیشگیری را در ایجاد تغییر در مرتکبان جرم و بزهدکاران بالقوه از طریق کنترل و اصلاح آنها می‌دانند. این دیدگاه‌ها در ادبیات تغییر مجرمان که بسیاری از قضات و سیاستمداران طرفدار آن هستند، انعکاس یافته‌اند. به نظر می‌رسد که دیدگاه تغییر مجرمان به عنوان کیفرشناسی رایج در حال پیشرفت است. سومین رویکرد به کنترل جرم این است که این هدف فقط از طریق تنظیم کاملاً متعادل اوضاع و احوال فیزیکی و اجتماعی که جرم در آن رخ می‌دهد، قابل دستیابی است. این دیدگاه در جرم‌شناسی خاستگاه خیلی تازه‌تری دارد اما تحقیقات و ارزیابی‌های بسیاری در مورد آن انجام شده است.

رویکرد ساختاری به پیشگیری از جرم بحث را مستقیماً به سیاست می‌کشاند. در این رویکرد، پیشگیری از جرم به عنوان یک زمینه علمی مستقل فقط وقتی قابل دفاع است که بینیم موازین حداقلی عدالت اجتماعی برآورده شده‌اند. از این زاویه، پیشگیری از جرم نمی‌تواند در رژیم‌های سیاسی و

دوره‌های (اجتماعی - سیاسی) نظیر (آنچه) آفریقای جنوبی قبل از ماندلا (داشت) که بی‌عدالتی اجتماعی توسط حقوق کیفری تقدیس می‌شود، قابل دفاع باشد. بسیاری از نظام‌های کنونی نیز در برآوردن موازین حداقلی عدالت اجتماعی ناکام هستند. در این رژیم‌ها اولین گام در پیشگیری از جرم باید اصلاح نظام حقوقی باشد. در رویکرد ساختاری اعتقاد بر این است که ابتدا باید به ترتیبات اجتماعی مناسب دست یافت و آن‌گاه پیشگیری از جرم را مطرح کرد. مثلاً اگر ارتکاب سرقت تنها راه فرد برای زنده ماندن باشد، این رویکرد پیشگیری را جایز نمی‌داند. در عین حال وقوع جرم اغلب برای کسانی که در زمینه‌های دیگر نیز قربانی نابرابری هستند مشقت زیادی را به وجود می‌آورد. اصرار بر ایجاد یک جامعه سالم، قبل از آنکه پیشگیری از جرم صورت گیرد، به معنای آن است که مردم را بدون ضرورت در مقابل زیان و صدمه، آسیب‌پذیر کنیم هرچند این بحث‌ها به ندرت در ادبیات پیشگیری از جرم دیده می‌شود اما نشانه‌هایی از تأثیر آنها در این زمینه نیز دیده می‌شود. در حال حاضر بحث‌های گسترده‌ای درباره اینکه چگونه می‌توان بین حقوق و تکالیف فردی، به منظور تضمین امنیت و سعادت شهروندان، تعادل برقرار کرد میان فیلسوفان لیبرال و تعامل‌گرا که به این موضوعات می‌پردازند وجود دارد. افزایش روزافزون پژوهش‌ها در باب اینکه پیشگیری از جرم، چگونه مفاهیم اجتماعی را تأویل کرده و مورد استناد قرار می‌دهد، قابل توجه است. این پژوهش‌ها به این موضوع می‌پردازند که پیشگیری از جرم، چگونه شکل فعلی خود را پیدا کرده است؟ رابطه کنترل جرم با مباحث سیاسی چیست؟ و به ویژه توسل به نهادهای اجتماعی در امر پیشگیری از جرم، چه انعکاسی در سطح جامعه دارد؟ این موضوعات دارای اهمیت بنیادین هستند. در گام اول باید به این امر پی ببریم که با ابزارهای ساده پیشگیری از جرم به چه اهدافی می‌توان دست یافت. اگر این اهداف مشخص نباشد؛ معیاری برای تشخیص میزان موفقیت اقدامات انجام گرفته و نیز دلایل

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ناکامی احتمالی آن در دست نخواهیم داشت. خوشبختانه مطالب زیادی در این باب نوشته شده است و شمار منابع جدید در این زمینه نشانگر آن است که در این مورد فعالیت‌های زیادی انجام می‌گیرد. توضیح در باب رویکرد ساختاری را در همین جا به پایان رسانده و در ادامه به پیشگیری از جرم از طریق ایجاد تغییر در حالت روانی فرد و یا اوضاع و احوال پیرامون وی، به عنوان رویکردهای جایگزین رویکرد ساختاری می‌پردازیم.

این رویکردها توسط براتینگهام و فوست (۱۹۷۶) طبقه‌بندی شده‌اند. پیشگیری نخستین موقیعت‌های جرم را کاهش می‌دهد، بدون آنکه توجهی به بزهداران بالقوه داشته باشد. پیشگیری دومین در پی آن است که افراد را مخصوصاً آنهایی که ریسک بالایی از مبادرت به انجام عمل مجرمانه دارند قبل از اینکه چنین اقدامی نمایند، تغییر دهد. پیشگیری سومین متمرکز است بر کاستن از فعالیت مجرمانه از نظر مدت، شدت یا تکرار بزه. این نوع پیشگیری به «درمان» بزهداران شناسایی شده می‌پردازد. طبقه‌بندی براتینگهام و فوست توسط فن‌دیک و دی‌وارد (۱۹۹۱) اصلاح شد.

پیشگیری‌های نخستین، دومین و سومین در بریتانیا و سایر کشورهای غربی که مؤلف می‌شناسد، به موازات هم انجام می‌گیرند: پلیس عهده‌دار پیشگیری نخستین است. نهادهای مربوط به امور جوانان، پیشگام در پیشگیری دومین هستند. زندان و نهادهای تعلق مراقبتی پیشگیری سومین را انجام می‌دهند. رشد رویکردهای بین‌سازمانی به پیشگیری، مرز بین اقسام پیشگیری را کمرنگ کرده است. در ادامه، مطلب به پیشگیری نخستین از جرم اختصاص داده خواهد شد. اما باز هم یادآور می‌شویم که پیشگیری دومین و سومین، جایگزین پیشگیری نخستین نیستند. فارینگتون (۱۹۹۵) در مورد یکپارچگی اقسام سه‌گانه پیشگیری، بحث کرده است.

نظریات مربوط به پیشگیری از جرم:

نظریات مربوط به جرم در عین حال نظریات پیشگیری از جرم هستند و از جهت میزان تغییراتی که برای پیشگیری از جرم لازم می‌دانند با یکدیگر تفاوت دارند؛ تفاوت دیگر آنها این است که هر یک عاملی متفاوت را مورد بررسی قرار می‌دهند. مثلاً یک رویکرد انگیزه مجرم و دیگری واقعه مجرمانه را در نظر می‌گیرد. سه نظریه اصلی برای توضیح علت وقوع جرم و به تبع آن تعیین شیوه پیشگیری ارائه شده است. این سه عبارت‌اند از: نظریه شیوه زندگی هیندل لانگ، نظریه فعالیت‌های روزمره کوئن و فلسون و تئوری گزینش معقول کورنیش و کلارک.

علاوه بر این، دیدگاه اقدامات پلیسی مسئله محور (Problem Oriented Policing: POP) اگرچه به عنوان یک نظریه مستقل مطرح نشده است اما به خوبی با ملاحظات مربوط به پیشگیری نخستین سازگاری دارد. طبقه‌بندی کلارک در مورد تکنیک‌های پیشگیری از جرم نیز به عنوان یک ابزار نظری مهم توضیح داده خواهد شد. خصیصه اصلی مشترک بین آنها این است که در همه آنها جرم به عنوان محصول فرعی شیوه زندگی روزمره ما در نظر گرفته می‌شود. به عنوان مثال: با داشتن اموال بسیاری با ارزش زیاد و حجم اندک، از سرقت رنج می‌بریم. داشتن زندگی فعال اجتماعی در گروه‌های سنی مجزا در نواحی دورافتاده شهری، شمار برخوردها و ناسازگاری‌هایی را که باید انتظار آنها را داشت افزایش می‌دهد. از آنجا که علل جرم در جزئیات زندگی ریشه دارند، کنترل جرم نیز (به جای اینکه سرگرم نظامی مستقل از سرزنش و مجازات گردد) بر زندگی روزمره متمرکز شده است.

۱. نظریه فعالیت روزمره (Routine Activity Theory)

نظریه فعالیت روزمره برای توضیح جرائم خشونت‌آمیز ارائه شد، اما بعداً برای اینکه شامل سایر اقسام جرائم نیز بشود بسط داده شد. طبق این نظریه

سه عنصر باید در زمان و مکان با یکدیگر تلاقی کنند تا یک جرم رخ دهد. این سه عبارت‌اند از: یک بزهکار با انگیزه، یک بزه‌دیده یا هدف مناسب و عدم حضور یک محافظ کارآمد. از آنجا که الگوهای زندگی روزمره افراد را از خانه و خانواده خود دور می‌کنند، بزهکاران اهدافی بدون محافظان کارآمد پیدا می‌کنند. از طرف دیگر کاهش اجتماعات سنتی کنترل‌های اجتماعی غیررسمی را که باعث محافظت کارآمد می‌شوند، تضعیف می‌کند. تغییرات اقتصادی اهداف مناسب را افزایش می‌دهند. اهداف مناسب را می‌توان در قالب متغیرهایی که در کلمه اختصاری «Vivi» خلاصه شده‌اند، یعنی ارزش «Value» بی‌کنشی «Inertia» حجم «Volume» و دسترسی «Access» شناخت. اشیا با حجم کم و ارزش زیاد که همه کس به آنها دسترسی ندارد و به آسانی می‌توان آنها را جابه‌جا کرد، اهداف مطلوب در جرائم مالی هستند. همانند فیزیک و فیزیولوژی، شکل‌گیری جرم نیز ناشی از تحرک موجودات دارای محدودیت فیزیکی و قابل تشخیص، در دنیای مادی است. حرکاتی که می‌توانند حسب مکان، ساعت و روز ردیابی شوند، و گاه و بی‌گاه نیز عناصر چهارگانه حداقلی در ساختار کنترل غیررسمی جرم را گرد هم آورده یا از هم دور می‌کنند. شرحی در باب نظریه مارکوس فلسون به همراه نتایج آن در فلسون (۱۹۹۳) یافت می‌شود.

۲. نظریه شیوه زندگی (Life style Theory)

نظریه شیوه زندگی، مؤلفه‌های مربوط به بزه‌دیدگی شخصی را بررسی می‌کند. این رویکرد فعالیت‌های روزمره، چه در محل کار و چه در اوقات فراغت را لحاظ می‌کند. این فعالیت‌ها احتمال بزه‌دیدگی شخصی فرد را با توجه به افرادی که آن شخص با آنها معاشرت دارد و در معرض ارتباط با آنهاست، معین می‌کند. زمینه‌های تحقیقی که رویکرد شیوه زندگی توصیه می‌کند بررسی تفاوت‌های مربوط به بزه‌دیدگی بر حسب سن، جنس،

قومیت و شباهت معمولاً زیاد بین خصایص جمعیت شناختی بزه‌دیدگان و بزهکاران را شامل می‌شوند. نظریه شیوه زندگی به وسیله گاروفالو (۱۹۸۷) اصلاح شد تا شامل آثار مستقیم ساختار اجتماعی بر بزه‌دیدگی نیز بشود زیرا افراد ممکن است مجبور به زندگی در مکان‌هایی باشند که خود برنگزیده‌اند و مخاطراتی را تجربه کنند که ارتباطی به شیوه زندگی آنها نداشته باشد. گاروفالو همچنین واکنش به جرم، جذابیت هدف و تفاوت‌های فردی را، به عنوان مؤلفه‌های مؤثر بر خطر بزه‌دیدگی، وارد این نظریه کرد. به نظر می‌رسد که دو نظریه مذکور تفاوت چندانی با هم ندارند. یک طریقه شناسایی تفاوت نظریات این است که ببینیم وقتی هر دو پیش‌بینی‌هایی راجع به یک موضوع انجام می‌دهند، آن پیش‌بینی‌ها متفاوت باشند. نظریات مذکور اگرچه به نتایج کاملاً یکسانی منتهی نمی‌شوند اما علت این امر در تفاوت داده‌هایی است که مطرح کنندگان آنها مورد استفاده قرار داده‌اند و نه در تفاوت بنیادی خود نظریه‌ها، از این رو می‌توان این نظریات را در یک نظریه «فعالیت‌های عادی زندگی روزمره» (Life style routines) با هم ترکیب کرد.

۳. نظریه گزینه معقول (Rational Choice Theory)

این نظریه با این فرض آغاز می‌شود که بزهکاران در پی آن هستند که از رفتار مجرمانه خود سود ببرند. این امر تصمیمات و انتخاب‌هایی را در پی دارد. اگرچه عقلایی بودن این تصمیمات و انتخاب‌ها ممکن است در حد ابتدایی باشد، اما مقید به محدودیت‌های زمان، توان و در دسترس بودن اطلاعات مربوط هستند. از آنجا که جرائم از نظر خصوصیات ساختارگزینی بسیار متنوع‌اند، تمرکز کورنیش و کلارک، بر اوضاع و احوال متصل به جرم است. یک تأثیر رویکرد کورنیش و کلارک، مصاحبه با بزهکاران در این باره است که چه چیزی رفتار مجرمانه آنها را شکل داده است. این اقدام که توسط اکبلوم

(۱۹۹۱) مورد بازنگری قرار گرفته در شکل دهی به اندیشه‌های پیشگیری از جرم و فهم طریقه‌ای که طی آن‌گزینش بزهکار شکل می‌گیرد، مؤثر بوده است. در حالی که رویکرد کورنیش و کلارک، هم به تصمیم اولیه برای درگیر شدن در یک جرم و هم به تصمیم برای ارتکاب جرم در شرایط خاص می‌پردازد که تأثیر آن در زمینه اخیر بیشتر از کاربرد نخست آن بوده است. وجه دوم رویکرد کورنیش و کلارک، نظریه‌های فعالیت روزمره و شیوه زندگی را از نقطه نظر گزینش بزهکار در هم می‌آمیزد. انتقادی که بر نظریه گزینش معقول وارد شده این است که در جرائم مالی بیش از سایر جرائم کاربرد دارد. (تراسلر ۱۹۸۶ و ۱۹۹۳)

ادغام نظریه‌های گزینش معقول و فعالیت‌های روزمره نیز در دست اقدام است. (کلارک و فلسون ۱۹۹۳)

اقدامات پلیسی مسئله محور (POP)

یک ابتکار دهه اخیر که بر پیشگیری نخستین از جرم تأکید می‌کند، گرایش اقدامات پلیسی مسئله محور است که توسط هرمن گلدشتاین مطرح شده است. POP بر آن است که خدمات رسانی صرف را با پرداختن به خود مسئله، به عنوان بخش اصلی کار پلیس، جایگزین کند. در مدیریت حوادث، مأموران پلیس معمولاً به بارزترین و سطحی‌ترین تجلیات یک مشکل عمیق‌تر می‌پردازند، نه به خود مشکل: آنها ممکن است یک دعوا را متوقف کنند اما به عواملی که آن را موجب شده‌اند نمی‌پردازند. همچنین ممکن است تجمعات غیرقانونی را متفرق سازند، اما هیچ تکلیفی برای تحقیق در رابطه با اینکه در وهله اول چه عاملی آن افراد را گرد هم آورده است، حس نمی‌کنند. آنها ممکن است در باب جرم تحقیق کنند اما بدون جست‌وجوی عواملی که ممکن است در ارتکاب آن دخیل بوده باشند دست از کار می‌کشند، مگر اینکه آن عوامل مربوط به شناسایی مجرم باشند. در مدیریت وقایع، به طور

کلی انتظار از پلیس این است که به آثار سوء و غیر قابل تحمل مسئله پردازد. این امر مستلزم واکنشی کاملاً متفاوت از واکنشی است که در برخورد با اوضاع و احوال مبنایی مسئله، مناسب است. روشن است که برخی مأموران فراتر رفته و به خود مسئله می پردازند. اما بیشتر اقدامات پلیسی محدود به بهبود آثار آشکار و ناخوشایند مسئله است که فرارفتن از آن، زائد محسوب می شود.

بنابراین PoP بر واقعه مجرمانه تمرکز می کند و مؤلفه های بی واسطه آن را تحلیل می کند. این مؤلفه ها در مقوله هایی که سه نظریه مشروع فوق آنها را پذیرفته اند می گنجند. افزایش تأثیر PoP در آمریکای شمالی (و متعاقب آن بریتانیا) ممکن است پیشگیری نخستین از جرم را تقویت کند.

طبقه بندی کلارک از پیشگیری نخستین

ران کلارک هرچند وقت یک بار طبقه بندی خود در مورد پیشگیری از جرم را روزآمد می کند. نسخه چاپ شده در اینجا از کلارک ۱۹۹۵ برگرفته شده است و می تواند به عنوان یک مجموعه پیشگیری نخستین (وضعی) از جرم محسوب گردد. دو تصور عمده غلط که توسط این طبقه بندی رد شده اند عبارت اند از:

۱. پیشگیری نخستین مترادف با ایمن سازی سیبل جرم است.
۲. روش های اجتماعی و فیزیکی پیشگیری، قابل تفکیک از یکدیگر هستند.

از جدول ذیل می توان فهمید که فقط یکی از دوازده متغیر، مربوط به ایمن سازی سیبل می باشد و بسیاری از روش ها هم به طور مستقیم یا غیرمستقیم جنبه اجتماعی دارند. در عین حال این جدول نشان می دهد که پیشگیری نخستین از جرم، همان پیشگیری مادی نیست (در این جدول در مقابل هر تکنیک، یک مثال از آن نیز ذکر شده است):

کاهش بازده جرم	افزایش خطر شناسایی و دستگیری	مراقبت بیشتر
۹. جابه‌جایی هدف: رادیو ضبط کشویی ماشین ۱۰. نشان‌دار کردن اشیاء: برچسب اموال ۱۱. از بین بردن محرکها: پاک کردن دیوار از نوشته‌های محرک ۱۲. قاعده‌پردازی: الزامی کردن ثبت مشخصات در هتل	۵. بررسی ورود و خروج: کنترل لوازم همراه ۶. نظارت رسمی: دوربین کنترل سرعت ۷. نظارت خصوصی: تلوویزیون مدار بسته ۸. نظارت طبیعی: روشنائی خیابان‌ها	۱. ایمن‌سازی هدف: قفل فرمان اتومبیل ۲. کنترل دستیابی افراد: اعلام یا کارت‌های هویت ۳. دور نگه داشتن بزهکاران از اماکن پرتنش: منع آنها از ورود به باشگاه‌های شبانه ۴. ابزارهای کنترل: الصاق عکس به کارت اعتباری

تحقیقات مربوط به پیشگیری نخستین از جرم

پس از توضیح نظریات و رویکردهایی که پیشگیری نخستین از جرم را شکل می‌دهند، مبنای آن در تحقیقات باید توضیح داده شود. تقریباً تمامی پروژه‌های پیشگیری نخستین از جرم در بریتانیا به سال (۱۹۷۶) باز می‌گردد.^(۱) آنچه در این سال رخ داد انتشار کتاب «جرم به عنوان موقعیت» (Crime as opportunity) بود که به الگوهای خودکشی می‌پرداخت. در این کتاب آمده است که وقتی گاز شهری سمی با گاز طبیعی غیر سمی جایگزین شد روش مطلوب خودکشی یعنی مسمومیت با گاز از دسترس افراد خارج شد و شمار کلی موارد خودکشی کاهش یافت. این به آن معنا بود که بسیاری از افرادی که از روش مطلوب خود، محروم شده بودند از خودکشی منصرف شدند. در ایالات متحده وقتی که طبق مقررات راهنمایی و رانندگی استفاده از فیلتر آگروز، اجباری شد وضعیت مشابهی اتفاق افتاد. زیرا کشیدن لوله‌ای از آگروز به داخل اتومبیل، چنانچه فیلتر آگروز روی اتومبیل نصب باشد، باعث مرگ سرنشین اتومبیل نمی‌شود. سؤالی که در پی این یافته‌ها مطرح شد

۱. برای مروری بر تحقیقات دانشمندان انگلیسی، بنگرید به باتمز (۱۹۹۰).

این بود که وقتی میزان کلی خودکشی تحت تأثیر حذف موقعیت‌های خودکشی کاهش می‌یابد، آیا نمی‌توان جرائمی نظیر دزدی از منازل یا جعل چک را از طریق حذف موقعیت‌های ارتکاب آنها کاهش داد؟ کتاب «جرم به عنوان موقعیت» شامل تحقیقی در باب پیشگیری از سرقت اتومبیل از طریق استفاده از قفل‌های فرمان نیز بود. نصب اجباری قفل‌های فرمان بر روی همه اتومبیل‌ها در آلمان غربی منجر به کاهش سرقت اتومبیل‌ها شد، و این روند حداقل یک دهه ادامه یافت. نصب اجباری قفل‌های فرمان روی اتومبیل‌های نو در بریتانیا نیز کاهش نسبت ماشین‌های مسروقه نو را به دنبال داشت. موفقیت‌های پیشگیری اولیه

برخی موفقیت‌های مربوط به بعد از سال ۱۹۷۶ که با پیشگیری نخستین حاصل شدند، اثر خوبی داشتند مثل تأثیری که الزام قانونی موتورسیکلت‌سواران به استفاده از کلاه کاسکت بر جرائم موتوری گذاشت. در کل، گستردگی و تنوع اقدامات موفقیت‌آمیز پیشگیری از جرم شگفت‌انگیز است. گلچینی از این دستاوردها ارائه خواهد شد: از برخی جرائم در ایستگاه‌های مترو با استفاده از تلویزیون‌های مدار بسته جلوگیری شد. تخریب اتوبوس‌ها و سرقت از فروشگاه‌ها نیز همین گونه بود. جعل چک با الصاق یک عکس به کارت‌های تضمین چک به کمتر از یک پنجم میزان سابق آن کاهش یافت. تقلب از طریق انداختن اشیایی غیر از سکه به درون پارکومترها با قابل مشاهده کردن آخرین شیء که به درون دستگاه انداخته شده بود برای رهگذران، کاهش یافت. مراقبت از کالا با ابزارهای الکترونیکی، پسرقت از فروشگاه‌ها را ۳۵ تا ۷۵ درصد کاهش داد. برچسب‌های محافظ (که بر روی لباس زده می‌شود به این صورت که دستگاه علامت‌زن مقداری جوهر روی لباس می‌ریزد) حتی در خرده‌فروشی‌ها نیز موفقیت‌آمیز از کار درآمدند. در یک بررسی مقایسه‌ای در مورد روش‌های مبارزه با سرقت از فروشگاه‌ها، مشخص شد که برچسب زدن به اموال باعث

کاهش پایدار در میزان سرقت گردید، در حالی که تغییر طراحی فروشگاه باعث کاهش موقتی گردید و پس از شش هفته بی اثر شد.

نگهبانان رسمی هیچ کاهش را باعث نشدند. علامت‌گذاری اموال خانگی که تبلیغات خوبی راجع به آن شده بود به مقدار قابل توجهی سرقت از منازل را کاهش داد. از مزاحمت‌های تلفنی با فراهم آوردن امکان نمایش شماره تماس‌ها بر روی دستگاه تلفن و ردیابی علنی تماس جلوگیری شد. مارکوس (۱۹۸۴) تأثیر ایمن‌سازی سیبل جرم را بر روی سرقت از باجه‌های تلفن عمومی نشان داد. لی کاک (۱۹۸۴) نشان داد که ایمن‌سازی سیبل جرم، سرقت از داروخانه‌ها را کاهش می‌دهد. پاینر (۱۹۹۱) تأثیر نظارت رسمی و غیررسمی را بر میزان سرقت از اتومبیل‌های پارک شده نشان داد. جمع‌آوری اطلاعات اهل محل برای ارائه به پلیس در توقفگاه یک کارخانه کشتی‌سازی نیز در کاهش میزان سرقت از اتومبیل‌ها مؤثر بود. وب و لی لاک (۱۹۹۲) پای تبلیغات و مدیریت را در نیل به کاهش جرم در یک بخش از متروی لندن به میان کشیدند. اسمیت و باروز (۱۹۸۶) تأثیر تغییرات ساده در شیوه مدیریت را بر تقلبات بیمارستانی و پیشگیری از سوءاستفاده از مقررات واردات خودرو، به طور مستند اثبات کردند. کانون وکلای آمریکا در سال ۱۹۸۶ آثار اقدامات مختلف را بر روی جرم رانندگی در حال مستی بررسی کرد.

تلویزیون مدار بسته (CCTV):^(۱)

دلیل بحث راجع به تلویزیون مدار بسته در اینجا نه این است که از موفقیت‌های ثابتی در پیشگیری از جرم برخوردار شده و نه اینکه رویکرد منحصر به فردی در زمینه فناوری‌های برتر پیشگیری از جرم است، بلکه به این دلیل است که در حال حاضر در بریتانیا رواج دارد. وزیر کشور هاوارد در سال ۱۹۹۶ نوشت: «من کاملاً مجاب شده‌ام که تلویزیون مدار بسته می‌تواند

نقش عمده‌ای در کمک به کشف و کاهش جرائم و محکوم کردن بزهکاران داشته باشد.» در حال حاضر بخش عمده‌ای از هزینه‌های وزارت کشور انگلیس در زمینه پیشگیری از جرم صرف تجهیز اماکن عمومی به تلویزیون مداربسته می‌شود. بیشتر ارزیابی‌ها، و نه همه آنها، حاکی از کاهش جرم در نواحی تحت پوشش دوربین‌هاست که میزان آن بین ۱۴ تا ۱۰۰ درصد ادعا شده است. دلیل اینکه در مورد این تکنولوژی چندان هم نباید ذوقزده شویم این نیست که نمی‌تواند از جرم پیشگیری کند بلکه این است که مبنای تکنولوژیک و کارکردی آن در حال حاضر متزلزل است. اغلب تجهیزاتی که خریداری می‌شوند از نظر فنی ناقص یا ناکارآمد هستند. یکی از دست‌اندرکاران برنامه‌های پیشگیری اظهار می‌داشت که حدود سه چهارم نوارهای تلویزیون‌های مداربسته که به برنامه کنترل جرم وی ارسال شده‌اند کیفیتی پایین‌تر از آن دارند که اجازه تشخیص بزهکاران را بدهند. در مورد نظارت همگانی بر معابر از طریق تلویزیون مداربسته نیز، باید گفت آثار درازمدت آن بستگی به کارآمدی و تیزبینی کسانی دارد که برای رؤیت نمایشگرها استخدام شده‌اند. از سوی دیگر تحت نظر گرفتن مردم در خیابان‌ها و فروش احتمالی نوارهای ضبط شده برای اهداف سرگرمی، تلویزیون مداربسته را به یکی از بحث‌برانگیزترین اسباب پیشگیری نخستین تبدیل کرده است. از این زاویه است که برخی صاحب‌نظران، نصب تلویزیون‌های مداربسته در اماکن عمومی را نمونه‌ای از مزاحمت ضمنی و سلب آزادی اشخاص می‌دانند. همه این ایرادات ما را به این سمت سوق می‌دهد که نتوانیم تلویزیون‌های مداربسته را محور اقدامات پیشگیری اولیه بدانیم.

تحلیل‌های خطر

مطالعات فوق، آثار پیشگیری نخستین از جرم را بیان کردند. محصولی مرتبط از همین روش تحقیق، سلسله تحلیل‌های خطر جرم بوده است. این مطالعات

توجه را به سوی خصوصیات اشخاص یا اشیا در ارتباط با بزه‌دیدگی آنها معطوف می‌کند. این بررسی‌ها را می‌توان تحلیل ضروری مقدم بر پیشگیری نخستین از جرم محسوب کرد.

به عنوان مثال اخیراً در یک تحقیق در مورد اتوبوس‌های منچستر آن قسمت‌هایی از اطاق اتوبوس که بیشتر مورد تخریب قرار می‌گرفتند مشخص گردید. نتایج این تحقیق باعث شد که شرکت اتوبوس‌رانی در آسیب‌پذیرترین صندلی‌ها از لوازم اثبات خرابکاری استفاده کند. هوپر (۱۹۷۸) آن دسته از خصوصیات نظام‌های حمل و نقل عمومی را که با سطوح بالای فرار از پرداخت کرایه مرتبط هستند مشخص کرد. هوپ (۱۹۸۰) آن دسته از ویژگی‌های طراحی مدارس را که ارتباط تنگاتنگی با امکان وقوع بزه سرقت در آنها دارند، فهرست کرد: مدارس کوچک، قدیمی و دارای بافت متراکم، کمتر در معرض این جرم هستند. خطرات جرم بر حسب مدل و خصوصیات اتمی، نوع خانه و قابل مراقبت بودن باجه‌های تلفن، متفاوت هستند. مثلاً بررسی‌ها نشان داد که کنتور پیش پرداخت سکه‌ای گاز و برق برای ارتکاب جرم مناسب است. انتشار نتایج این بررسی‌ها منجر به روگردان شدن سریع شرکت‌های گاز و برق از این نوع کنتورها شد. هانتز (۱۹۹۱) عوامل مرتبط با فرار رانندگانی که بدون پرداخت پول از پمپ‌های بنزین می‌گریزند را مشخص کرد. اکبلوم و سیمون (۱۹۸۸) الگوهای جرم و آزارتزادی در فروشگاه‌های دارای مدیریت آسیابی‌ها را تحلیل کردند و فیلیس (۱۹۸۸) یک رویکرد تحلیل جرم را برای کنترل جرم و مزاحمت در یک مرکز خرید بیان کرد، کاری که اسمیت نیز در مورد ارتکاب جرم در بیمارستان‌ها انجام داد. در زمینه پیشگیری از جعل، لوی (۱۹۹۱) یک استراتژی پیشگیری را توضیح داد و مجموعه بسیار مفصلی از راهکارهای تکنولوژیک و غیر آنها را در زمینه چک و کارت اعتباری ارائه کرد. مطالعه اخیر به خوبی پویایی پیشگیری اولیه از جرم را نشان می‌دهد به این صورت که تغییرات فناوری تحولاتی را در

روش‌های برخورد با جرم باعث می‌شود که این هم متقابلاً تغییراتی را در تکنولوژی در پی دارد.

طراحی ساختمانی و محیطی

پیشگیری از جرم از طریق طراحی محیطی، که غالباً تحت عنوان (CPTED)^(۱) به آن اشاره می‌شود، به قدری مورد توجه قرار گرفته که باید جداگانه بررسی شود. این رویکرد منجر به این شده که در نیروهای پلیس بریتانیا پست‌های تخصصی از افسران رابط به وجود آید که در زمینه طراحی ساختمان‌ها و اماکن عمومی به منظور کاهش کشش آنها برای جرم و بی‌نظمی، مشاوره می‌دهند. یک انتقاد این بوده است که منازل، اماکن خرید، مدارس و نظایر آنها به گونه‌ای طراحی شده‌اند که اندکی تأمل می‌تواند نشان دهد که آنها برای جرم مناسب هستند. اما این فکر هیچ وقت اظهار نشده تا وقتی که کار از کار گذشته و جرم انجام شده است. تأثیر تعیین‌کننده نوع طراحی ساختمان بر ارتکاب بزه ابتدا توسط جین جاکوبز (۱۹۶۱) مطرح شد. اما معروف‌ترین شارح آن اسکار نیومن بود که عبارت «فضای قابل دفاع» (Defensible Space) از وی، کلید واژه‌ای است که این نوع تفکر بوسیله آن شناخته شده است. اخیراً پیشگام توجه به این رویکرد در انگلیس کلمن (۱۹۸۵) بوده است و آخرین بار بانیستر (۱۹۹۱) این گرایش را مورد تجدیدنظر کامل قرار داد. CPTED خصوصیات فیزیکی محیط ساخته بشر را که مناسب جرم هستند مورد توجه قرار می‌دهد. چهار مؤلفه بسیار مهم برای ایجاد یک فضای قابل دفاع عبارت‌اند از:

۱. الگوی قلمرو - سرزمین (Territoriality): تقسیم فضاها به مناطق تأثیر تا غریبه‌ها را منصرف کرده و ساکنین را به دفاع از محل خود برانگیزد.
۲. نظارت (Surveillance): طراحی ساختمان‌ها به گونه‌ای که به راحتی

اجازه مشاهده قسمت‌های مختلف ملک را به ساکنین بدهد.

۳. تصویر (image): طراحی ساختمان‌ها به گونه‌ای که انگ ناهنجاری بر اماکن ارزان قیمت یا عمومی نباشد.

۴. محیط (environment): سکونتگاه‌های عمومی در مناطق امن ساخته شوند. علی‌رغم انتقاداتی که به رویکرد نیومن وارد شده است، این طرز تفکر جذابیت خود را حفظ کرده است زیرا توصیه‌ای که راجع به پیشگیری از بزه می‌کند می‌تواند عملی شود و عملی هم شده است. روبن اشتاین (۱۹۸۰) روش‌های طراحی ساختمان که فضا را قابل دفاع‌تر می‌نمایند به این صورت مشخص کرده است:

الف) بهبود روشنایی خارجی

ب) کاهش موقعیت‌های اختفای بزهکار

ج) کاهش فضاهای باز بلا تکلیف

د) مستقر کردن فعالیت‌های خارج از منزل در دید پنجره‌ها

ه) افزایش دالان‌های اختصاصی

یکی از انتقادهایی که به این نظریه نیومن وارد شده است نادیده گرفتن نقش عوامل اجتماعی در وقوع بزه است. خود نیومن نیز در آثار اخیرش اذعان می‌دارد که خصوصیات ساکنین بیش از خصوصیات طراحی، در وقوع جرم نقش تعیین‌کننده دارند. امروزه بحث‌های شدیدی پیرامون آثار روشنایی خیابان‌ها بر میزان جرم و ترس از جرم در جریان است. تحقیقات انجام شده در این مورد در انگلیس نشان می‌دهد که تأثیر این اقدام بر میزان جرم از تأثیر آن بر احتمال بزه‌دیدگی، کمتر بوده است. از این مباحث می‌توان این گونه نتیجه‌گیری کرد که روشنایی خیابان‌ها وقتی می‌تواند جرم و بی‌نظمی را کاهش دهد که بر جلوگیری از استفاده ناسامان از پیاده‌روها در نقاط مسئله‌ساز محلی متمرکز باشد، یعنی جاهایی که تلاقی بزهکار و هدف قابل پیش‌بینی است و رؤیت‌پذیری و نظارت نیز اندک می‌باشد.

پیشگیری متمرکز: نقاط پرتنش و تکرار بزه‌دیدگی

پیشگیری نخستین از جرم اغلب موفقیت‌آمیز است و می‌تواند بدون هزینه اضافی و یا با اندک هزینه‌ای عملی شود. آنچه قابل بحث باقی می‌ماند این است که باید در چه زمان و چه مکانی اقدامات پیشگیری نخستین اجرا شوند. جرائم به طور کلی در نواحی و اماکن خاص و بر افراد ساکن در آن نواحی متمرکز یافته است. این تمرکز در واحد مکان، نقاط پرتنش جرم را به وجود می‌آورد و در واحد فرد، مفهوم تکرار بزه‌دیدگی را مطرح می‌کند. بررسی‌ها نشان می‌دهد که با گذشت مدت کوتاهی پس از اولین بزه‌دیدگی، نرخ تکرار بزه‌دیدگی کاهش قابل توجهی می‌یابد. یعنی پس از وقوع جرم، برای مدت کوتاهی احتمال اینکه آن بزه‌دیده دوباره هدف ارتکاب جرم واقع شود بسیار زیاد است ولی پس از آن دوباره اوضاع به حال عادی باز می‌گردد. اهمیت عملی این یافته آن است که با توجه به اینکه دوره خطر شدیدتر کاملاً کوتاه است می‌توان برای جلوگیری از تکرار بزه‌دیدگی به اقدامات احتیاطی موقتی متوسل شد. در انگلیس و ولز پیشگیری از تکرار بزه‌دیدگی یک شاخص عملکرد پلیس است. تعدادی از مزایای استفاده از معیار بزه‌دیدگی قبلی به عنوان شیوه اولویت‌بندی اقدامات پیشگیری از جرم عبارت‌اند از:

۱. از آنجا که این عامل مبتنی بر بررسی اوضاع و احوال اختصاصی یک جرم است، گرایش به آن خواهد داشت که متضمن اقدامات مناسب اجتماعی و فیزیکی برای پیشگیری از تکرار بزه‌دیدگی باشد.

۲. پیشگیری از تکرار بزه‌دیدگی از آسیب‌پذیرترین گروه‌های اجتماعی حفاظت می‌کند بدون آنکه لازم باشد آن گروه‌ها را که ممکن است از نظر اجتماعی از هم متفاوت باشند همسان فرض کنیم. بزه‌دیدگی قبلی، بی‌مناقشه‌ترین مبنا برای توجه به پیشگیری از جرم است.

۳. تکرار بزه‌دیدگی چه به طور مطلق و چه به طور نسبی، در جرم خیزترین نواحی که ضمناً حوزه‌هایی هستند که از شدیدترین جرائم رنج

می‌برند، بالاترین رقم را دارد. بنابراین پیشگیری از تکرار بزه‌دیدگی خودبه‌خود توجه را به سوی مناطقی جلب می‌کند که بیشترین نیاز را به توجه دارند، و نه به مناطقی با شهروندان ذی‌نفوذ.

۴. نرخ بزه‌دیدگی نمای واقع‌بینانه‌ای از پیشگیری از جرم ارائه می‌دهد. پیشگیری از تکرار بزه‌دیدگی یک روش پیشگیری (تابع وابسته) است. یعنی از آنجا که بزه‌دیدگی با یک نرخ فزاینده، به آرامی و همیشه رخ می‌دهد، تلاشی که برای جلوگیری از آن انجام می‌شود نیز باید دائمی باشد.

۵. نرخ بالای بزه‌دیدگی ممکن است توجه به تکرار بزه‌دیدگی را تبدیل به یک طرح محلی کند. این امر این مزیت را بر رویکردهای اجتماعی متداول دارد که ریشه از مسائل واقعی مبتلا به شهروندان می‌گیرد. علاوه بر اینها کار بر روی تکرار بزه‌دیدگی باعث روشن شدن طریقه بیان مسئله جرم در داده‌های رسمی می‌شود. معیار متداول در این زمینه آن است که مجموع جرائم ارتكابی را بر تعداد کل شهروندان تقسیم کرده و آن گاه می‌گویند هر نفر به این تعداد دفعات، بزه‌دیده واقع شده است. اما توجه به عامل تکرار بزه‌دیدگی ما را به سمت معیار واقع‌بینانه‌تر و بهتری سوق می‌دهد. در معیار اخیر مجموع جرائم ارتكابی نه بر تعداد کل شهروندان بلکه بر تعداد افرادی که عملاً بزه‌دیده واقع شده‌اند تقسیم می‌گردد. به تعبیر دیگر، این معیار از دو عنصر ترکیب یافته است: شمار افراد بزه‌دیده (شیوه‌های بزه‌دیدگی) و شمار دفعاتی که هر بزه‌دیده‌ای مورد جرم قرار گرفته است (تمرکز بزه‌دیدگی). مثلاً در رابطه با جرائم علیه اموال حدود ۳ تا ۴ درصد خانه‌ها متحمل حدود ۴۰ درصد بزه‌دیدگی‌ها هستند. اگرچه ارقام برحسب سال و نوع جرم تفاوت می‌کنند و احتمال برخی گزافه‌گویی‌ها توسط بزه‌دیدگان به عادت نیز وجود دارد اما همین ارقام نشان می‌دهد که تمرکز بزه‌دیدگی تا چه حد زیاد است. اما شیوه متعارف نشان دادن نرخ جرائم این تمرکز بزه‌دیدگی بر یک اقلیت کوچک را مخفی می‌کند. در یک بررسی منتشر نشده در باب

سنجش موفقیت قانونی علیه خشونت خانگی، گراهام فارک و آلیستر باکلی نشان دادند که بر مبنای شمار تماس‌هایی که با پلیس گرفته شده است، تعداد بزه‌دیدگان (شیوع) افزایش یافته در حالی که تعداد تماس‌های هر بزه‌دیده (تمرکز) کاهش داشته است. این دو تغییر یکدیگر را خنثی می‌کنند و شمار کلی تماس‌ها تقریباً ثابت باقی می‌ماند. اگر تأثیر قانون مذکور بر مبنای شمار کلی تماس‌ها ارزیابی گردد، کاستی خواهد داشت. در واقع، این الگو (ثابت ماندن میزان بزه‌دیدگی) دقیقاً آن چیزی است که در یک برنامه موفق انتظار آن می‌رود. در حالی که در واقع این قانون کاملاً هم موفقیت‌آمیز نبوده زیرا چنانکه دیدیم، تعداد موارد بزه‌دیدگی افزایش داشته است. بنابراین تکرار بزه‌دیدگی معانی عمیقی در جرم‌شناسی دارد. در شرایط فعلی، شاید بتوان گفت مبنای قرار دادن تکرار بزه‌دیدگی احتمالاً مؤثرترین شیوه به‌کارگیری منابع در زمینه پیشگیری از جرم است. این رویکرد همچنین رویکردهای مربوط به حمایت از بزه‌دیده و پیشگیری از جرم را به یکدیگر نزدیک می‌کند.

پیشگیری اولیه از جرم: سال‌های افول

در سال‌های اخیر به‌کارگیری فنون پیشگیری اولیه توسط بخش خصوصی افزایش داشته، در حالی که اقبال بخش عمومی به این نوع از پیشگیری کم شده است. چالش‌هایی که هواداران پیشگیری اولیه در بخش عمومی با آنها مواجه‌اند عبارت‌اند از:

۱. ادعاهای جابه‌جایی جرم، که به موجب آنها پیشگیری اولیه به جای آنکه واقعاً از جرم جلوگیری کند، آن را جابه‌جا می‌کند زیرا جرم در پی موضوع خود می‌رود. اگر کلی بنگریم، جابه‌جایی می‌تواند پیشگیری نخستین از جرم را به امری بیهوده تبدیل کند.

۲. فقدان تصویری جامع که تلاش‌های بخش عمومی برای عملی کردن سیاست پیشگیری از جرم را نشان دهد.

۳. تسلط کسانی که پیشگیری نخستین را مؤثر نمی دانند، بر مناصب محلی.

جابه‌جایی جرم: دیدگاه‌های متداول

اگر مشخص شود که دولت با انجام پیشگیری اولیه صرفاً جرم را از ناحیه‌ای به ناحیه دیگر منتقل می‌کند پیشگیری وضعی (اولیه) از جرم جایگاه نازلی خواهد داشت و تلاش اندکی هم صرف آن خواهد شد. به همین دلیل، امکان جابه‌جایی جرم از طریق مداخله پیشگیرانه موضوعی مهم برای دولت است. جابه‌جایی جرم دارای اقسامی است. بهترین دسته‌بندی از اقسام جابه‌جایی توسط ریتو (۱۹۷۶) ارائه شده که توسط حکیم و رنجرت (۱۹۸۱) اصلاح شده است. اقسام جابه‌جایی در این تقسیم‌بندی عبارت‌اند از:

موقتی: (Temporal) ارتکاب جرم مورد نظر در زمانی دیگر.

فضایی: (Spatial) ارتکاب جرم مورد نظر در مکانی دیگر.

تاکتیکی: (Tactical) ارتکاب جرم مورد نظر با استفاده از شیوه‌های دیگر.

نوعی: (Type/ Functional) ارتکاب نوع دیگری از جرم مورد نظر.

جابه‌جایی مرتکب: (Perpetrator displacement) دسته‌ای است که توسط

بار و پیز (۱۹۹۰) اضافه شده است. این نوع جابه‌جایی وقتی رخ می‌دهد که موقعیت ارتکاب جرم به قدری مساعد است که حتی اگر یک نفر از آن بگذرد، دیگرانی هستند که جای او را بگیرند (مثلاً در سرقت مال مفقوده یا فروش مواد مخدر). روشن است که این دسته‌ها همپوشانی می‌کنند. به عنوان مثال جابه‌جایی فضایی در عین حال جابه‌جایی موقتی نیز هست زیرا هیچ کس نمی‌تواند در آن واحد در دو مکان باشد!

جابه‌جایی جرم یا انحراف جرم

شاید اساسی‌ترین نقص بررسی‌های انجام شده در باب جابه‌جایی جرم آن است که در بررسی‌ها به الگوهای استقرار جرم پرداخته نشده است. توضیح آنکه جرم پیش از آنکه جابه‌جا شود، لازم است که ابتدا در یک مکان مستقر گردد. در بررسی‌های مربوط به جابه‌جایی جرم به عوامل مؤثر در این

مکان‌یابی جرم توجهی نشده است. مثلاً در انگلیس و ولز، ۱۰ درصد حوزه‌های انتخابی پارلمانی با بیشترین میزان پدیده مجرمانه، متحمل جرائمی به میزان ۳۵ برابر جرائم اتفاقی در ۱۰ درصد حوزه‌های انتخاباتی، با کمترین میزان پدیده مجرمانه، هستند. این الگوها بر اساس واحد محلی و نوع جرم انتخابی می‌تواند حتی شدیدتر شود. این الگوها بر حسب تصادف به وجود نمی‌آیند بلکه محصول عملکرد نیروهای جاذب و دافع هستند. به طور سنتی جابه‌جایی به صورت یک فرایند واپس‌زنی در نظر گرفته شده است که به موجب آن یک اقدام پیشگیری اولیه، باعث می‌شود جرم به جایی دیگر نقل مکان کند.

در حالی که اگر بخواهیم به تصویر جامع‌تری برسیم باید قبلاً عواملی که باعث جذب جرم به آن مکان می‌شوند را نیز در نظر بگیریم. وحدت زمینه‌ای که دو نیروی جذابیت و واپس‌زنی بر هم تأثیر متقابل می‌کنند باید نقطه آغاز فهم پدیده جابه‌جایی جرم باشد. در غیر این صورت فهم ما از پدیده جابه‌جایی، تک بُعدی خواهد بود. جرم به دلیل موازنه کوششی که مجرم باید انجام دهد با منفعتی که از جرم می‌برد، در یک مکان رخ می‌دهد. این موازنه در دل تریاتی اجتماعی و مادی قرار دارد. هنگامی که از جرم پیشگیری می‌شود ممکن است دو اتفاق بیفتد: یکی اینکه جرم پیشگیری شده در قالب جرمی دیگر دوباره به وجود آید (جابه‌جایی) و دیگری این که به طور غیرمستقیم از جرائم دیگری نیز پیشگیری شود. (تحصیل منفعت بدون هزینه، اشاعه اثر منافع). اگر بزهکاری نداند که کدام اماکن و افراد تحت حفاظت قرار دارند و کدام‌ها قرار ندارند ممکن است تصمیم به عدم ارتکاب جرم علیه اهداف حفاظت شده را به سایر اهداف مجاور نیز تسری دهد. یعنی از ارتکاب جرم علیه اهداف حفاظت نشده هم اجتناب کند. به این صورت است که منافع پیشگیری اشاعه می‌یابند. مثلاً اگر درون اتاق، دوربینی مداربسته نصب شود احتمال اینکه فرد در راهروی مجاور اتاق که

فاقد چنان دوربینی است مرتکب جرم بشود نیز کاهش می‌یابد. این حقیقت که جابه‌جایی مورد بحث‌های زیادی قرار گرفته ولی از موضوع اشاعه منافع غفلت شده است حکایت از آن دارد که بحث جابه‌جایی نه‌به‌خاطر اینکه تلاشی واقعی را برای فهم روند جرم نشان می‌دهد، بلکه به خاطر اینکه عذر مناسبی برای هیچ کار نکردن است رواج دارد. یک نقص مهم دیگر در بررسی‌های مربوط به جابه‌جایی جرم این بوده که جابه‌جایی جرم از یک زمینه به زمینه دیگر لزوماً یک ناکامی دانسته شده است. این غلط است. بار و پیز (۱۹۹۰) اصطلاح «منحرف کردن» (defection) را بر جابه‌جایی ترجیح داده‌اند. منحرف کردن جرم یک موفقیت است، در حالی که جابه‌جایی جرم هیچگاه یک موفقیت محسوب نشده است. منحرف کردن جرم در دو حالت می‌تواند سودمند باشد:

۱. جرم منحرف شده ضرر و رنجی کمتر از جرم اصلی به بار آورد، مثلاً اگر بتوانیم سرقت توأم به آزار را به سمت سرقت ساده منحرف کنیم، به یک موفقیت دست یافته‌ایم علی‌رغم اینکه جرم را از بین نبرده‌ایم.

۲. وقتی که دلایل مناسبی برای متمرکز نمودن جرم در نواحی خاص وجود داشته باشد، یک مثال بدیهی برای این حالت روسپی‌گری است. یعنی تجمع روسپیان در یک نقطه مشخص از شهر، قطعاً مطلوب‌تر از پراکندگی آنها در تمام سطح شهر است.

به طور خلاصه، این دیدگاه که هر جابه‌جایی ای بد است و همه الگوهای جرم به طور یکسانی نامطلوب هستند، ساده‌لوحانه است. زیرا چنان که در این مثال‌ها دیدیم برخی اقسام این پدیده، کاملاً مطلوب و مفید هستند.

نتیجه‌گیری:

خوشبین بودن به آینده پیشگیری نخستین از جرم، نامعقول است. اگرچه اقدامات پیشگیری نخستین در اغلب موارد امکان‌پذیر بوده و به آسانی هم اجرا می‌شوند و موفقیت‌های آنها نیز بسیار بوده است اما امروزه دیگر

انگیزه‌ای برای انجام این اقدامات در سطح کلان وجود ندارد. کاهشی که در زمینه جرائم مالی حاصل شده، به از بین بردن انگیزه‌های ارتکاب چنین جرائمی منتسب گردیده نه به اقدامات پیشگیری نخستین. اگر پیشگیری نخستین می‌خواهد در سطحی وسیع‌تر به حیات خود ادامه دهد باید به طور کامل بر روی جرائم خشونت‌آمیز و جرائمی که بین افراد نزدیک به هم رخ می‌دهد متمرکز شود. این امر اتفاقی است که در مورد آزار اطفال و سوءاستفاده جنسی از آنها در حال رخ دادن است. یک طریق حرکت در این مسیر، تلفیق دیدگاه‌ها و اقدامات مربوط به حمایت از بزه‌دیده با اقدامات مربوط به پیشگیری از جرم است. زمینه دیگری که پیشگیری نخستین از جرم از آن غفلت کرده در مورد جرائم بدون قربانی، مثل استعمال مواد مخدر است. در این زمینه‌ها اگرچه برخی اقدامات پیشگیری دومین و سومین انجام گرفته اما خلأ پیشگیری نخستین به خوبی حس می‌شود. در عین حال نمی‌توان این حقیقت را نادیده گرفت که کسانی که به اعمال اقدامات پیشگیری نخستین می‌پردازند پس از مدتی از آن دلسرد می‌شوند. این امر را می‌توان به انتقاداتی که از جهت حفظ آزادی‌های فردی به پیشگیری نخستین وارد شده و سوءاستفاده‌هایی سیاسی که از این موضوع شده منتسب کرد. در بخش عمومی اقبال به پیشگیری نخستین هر روز کمتر می‌شود و با پیشگیری‌های دومین و سومین - که کارایی بسیار کمتری دارند اما به دلیل آنکه با مفاهیم مانوس سرزنش و مجازات سروکار دارند مقبولیت آنها حفظ شده است - جایگزین می‌شود. اما در بخش خصوصی و در میان ثروتمندانی که حاضرند برای کاهش احتمال بزه‌دیدگی خود پول بپردازند، همچنان به عنوان گزینه اول باقی مانده است. از این پس باید سرنوشت پیشگیری نخستین را در بخش جداگانه دنبال کرد.